

داشتند و آن گمان یقین شد و اکثری بلکه تمامی امرا که از شاه منصور آزار بسیار یافته زوال وی می خواستند باتفاق سعی در قتل او کردند و صباح دیگر بخدمت رای فرمودند که او را در منزل کچه کوت از حلق آریخته بردار کشند و مظامه چندین خلیق قلاده گردن او شد و تا روز قیامت معلق ماند ایاک و خدمة الملوک فانهم يستعظمون عند السلام رد الجواب و يستحفظون عند العقاب ضرب الرقاب

خوش باش که ظالم نبود ره سلامت

و از راه سرهند بکلانور و رهناس رسیده به نیلاب رفتند و میرزا این اخبار شنیده و از آب لاهور گذشته تا کابل عیان باز نکشید و سر ^{یوم یعر المرء من اخیه} ظاهر شد و در ماه ربیع الثانی این سال بر گذار نیلاب که بسند ساگر مشهور است قلعه اذک بنارس در مقابله کذک بنارس تعمیر فرمودند و از آنجا شاه زاده سلطان مراد را باقلیچ خان و دیگر امرا روانه کابل گردانیده و مان سنگه را پیشتر ازان با جمعی از خوانین بجانب پشاور فرستادند درین هنگام خواجه ابو الفضل نقشبندی و محمد علی دیوانه را میرزا بایلچی گری فرستاده استعفاى تصدیرات خود نمود و حاجی حبیب الله را از درگاه همراه ایشان فرستاده پیغام فرمودند که عفو مشروط است بندااست برگزیده و سوگند برآینده و فرستادن همشیره خود که در نکاح خواجه حسن است بدرگاه میرزا باجی گفت که بفرستادن همشیره خواجه حسن راضی نیست که او را به بدخشان برده و من از کرده بسیار پشیمانم کرده ام توبه و از کرده پشیمان شده ام

کافور باز نگوئی که مسلمان شده ام

و در پانزدهم جمادی الثانی از آب نیلاب گذشته خواجه نظام الدین احمد را در جلال آباد بایلغار نزد شاهزاده شاه مراد و امرا فرستادند و فرمودند که کفکش را بما گفته فرستد عرض کردند که آمدن بایلغار عین مصلحتی است و از آنجا هم نظام الدین احمد و هم حاجی حبیب الله باتفاق آمده در پشاور پیغامهای خویش آوردند نظام الدین احمد گفت اگرچه امرا بزبان قال میگویند که ما کافی ایم اما به زمان حال همه این می گویند که فتح در قدم حضرت است و شاه زاده سلطان سلیم را باراجه بهگونده داس و قاضی علی میربخشی در اردو گذشته و هر روز بیست بیست گروه راه طی کرده جریده در موضع سرخاب پیدانزده گروهی اردوی شاهزاده مراد رسیده بود که میرزا محمد حکیم در هفت گروهی کابل بموضع خرد کابل نام با برادر زاده که حکم شاه بچه شطرنج کبیر داشت جنگ مردانه کرده آخر راه فرار پیش گرفته داعیه داشت که پناه بعبد الله خان او زیبا برد شاهزاده بکابل در آمد و پیش از جنگ بیک روز فریدون خان بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته و مردم بسیار بقتل رسانیده خزینه قلیج خان و دیگر امرا غارت کرده غنیمت وافر برده بود و حاجی محمد نام احدی که از ملازمت بذاکچوکی رفته بود در وقت تاراج بدان جا میرسد و این حال را می بیند و باز گشته در سرخاب این قضیه را نا مشخص بعرض میرساند و باعث پریشانی خاطر میگردد و روز دیگر که از آنجا کوچ می کنند خبر فتح می آید و دهم ماه رجب به قلعه کابل در می آیند و هفته بسیر باغهای آن

شهر می گذرانند و چون از مردم معتبر میرزا محمد حکیم قضیه فرمان شاه منصور را پرسیده تفحص بسیار می نمایند چنان معلوم می شود که آن جعل و لباس را کرم الله برادر شهباز خان به اتفاق بعضی امرا کرده و آن خط اخیر نیز که سبب قتل او شده ساختگی امرا بوده و ندامت و تاسف بسیار بر قتل شاه منصور میخورند

قتل شریفی که مدعا بود * شد باعث آن امداد مردم و آن پیشیمانی حکم نوش داروی سهراب داشت و لطیف خواجه میر شکار را نزد میرزا فرستاده و مزده عفو تقصیرات داده از رفتن او در اولکه از بکیه مانع می آیند و میرزا محمد حکیم عهد و قول دولتخواهی بحضور او می کند و علی محمد اسپ را همراه ساخته بدرگاه می فرستد و کابل را بمیرزا بخشیده اردو را گذاشته بایلغار بجلال آباد که اردوی بزرگ در آنجا بود معاودت می نمایند درین وقت خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان میربحر که از امرای معتبر میرزا بود بملازمت می پیوندد و از جلال آباد فوجی برای تاخت و باخت دامن کوه کتور مشهور ملک کفار نامزد گردانیده منزل بمنزل در دوازدهم شعبان بکنار سندساگر میرسند و در آنجا از پل بیکروز گذشته و تمام اردو را گذرانیده بکوچههای پیاپی در سلخ رمضان بپاهور شتافتند و حکومت پنجاب را باز بسعید خان و راجه بهگوان داس و نمان سنگه گذاشتند و در میان هر دو آب در پنجاب برای تحقیق معاملات ایامه آن صوبه صدوری معین ساختند که ملا الهداد امروده و ملا الهداد نبوی سلطان پوری و ملا شاه محمد شاه بادی و ملا شیری

شاهزاده باشند و اول و رابع به نیک نفسی و ثانی و ثالث بدن نفسی
 شهرت یافتند و ملا شاه محمد به شیخ اسحاق کاکوی عالم متورع متقی
 بآن عظمت پروانه نوشته که یا قومنا اجیبوا داعی الله و در میان
 دو اب شیخ فیضی را صدر ساختند و آن طرف گنگ حکیم همام و صدر
 پامی تحت حکیم ابوالفتح را گردانیدند و چون به پانی پت رسیدند
 درین منزل شهباز خان که در مدت غیبت از کوهی راست تا پنجاب
 ممالک محروسه را بطور خود جایگیر مردم ساخته و هر کرا هر منصبی
 که خواسته داده بود با طمطراق و کبر و فر آمده ملازمت کرد و چون
 از وی سبب این جرأت پرسیده اند جواب داده که اگر این چندین
 دلاسی سپاهی نمی کردم همه بیک قلم برگشته بودند حالا ملک از
 شما و سپاهی از شما بهر که هر چه دانید بدهید و از هر که خواهید
 منصب و جایگیر باز گیرید

ز هر که خواهی بستان بهر که خواهی ده

و در بیست و پنجم شوال بدهلی تشریف آوردند و شاهزاده خورد
 و بیگمان به استقبال آمدند و در پنجم ذی قعدة بمستقر خلافت
 رسیدند و درین سفر چون از من بتقریب تعلق خاطری عظیم
 بمظهری نام از مظاهر الهی و آزادی و وارستگی که تا بیک سال
 درست در بساور ماند و احوال غریب و صعب دران وادی گذرانیده
 تخلف واقع شده بود بفتح پور رفته در تاریخ ششم این ماه ملازمت
 کردم از شیخ ابوالفضل پرسیدند که ازین سفر چون مانده بود بعرض
 رسانید که از جمله مدد معاشیان است و گذشت و پس ازان تقریب
 کابل نیز روزی بصدر جهان فرموده بودند که از اهل سعادت هر که

درین لشکر همراکب است و آنانکه حاضر نیستند همه را نوشته بیدار
چون نوبت بفقیر رسید خواجه نظام الدین احمد مرحوم مغفور
صاحب تاریخ نظامی که پیش ازان بیک سال باآشنا شده رابطه قوی
که گویا صدساله است پیدا کرده بودم از نهایت دل سوزی و مهربانی
جدلی که بر همه احباب عموما و بر فقیر خصوصا داشت مریض
نویسانید و گذرانید و الحق ملازمت مخلوق و طمع ازوی و خوف
از مرض شدیدتر است و درین مدت مفارقت پیوسته خط بالایی
خط میفرستاد که چون در آمدن مساهله واقع شده در استقبال خود
لا اقل تا لاهور و دهلی و متهره بدانچه مقدور باشد سعی باید نمود
که کار عالم است و احتیاط شرط سرا که یک ساعت ازان حالت
بهتر از عمر جاودانی می نمود فرصت پرداختن بعاقدت اندیشی
و نفع و ضرر دیگر کجا بود و افوض امری الی الله عاقبت کار خود کرد
تو با خدای خود انداز کار و خوشدل باش

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

و دران عالم گاه گاهی در خواب از من ابیات سر بر میزد و ازان جمله
شبی این بیت در منام گفته و بعد از بیداری تا مدتی بر یاد آن
زاری و بیقراری داشته ام که

آئینه ما روی ترا عکس پذیر است

گر تونه نمائی گنه از جانب ما نیست

بعزت الله و جلالت که ازان مدت تا حالت تحریر هفده سال رفته
باشد و هنوز لذت آن ذوق از دل نمیروود و هرگاه که آن را یاد می
کنم زار میگیریم که کاشکی همدران هنگام ورود با برهنگی از عالم می

رفتیم و خلاص از تفرقه می یافتیم

خوش آنکه دید روی ترا و سپرد جان

آگه نشد که هجر کدام و وصال چیست

و چیزی معلوم شد و فیاضی بدل رسید که اگر عمرها بتقریر آن

پردازم و شکر آن گذارم از عهده عشر عشیر آن نتوان برآمد

در گوش دلم بخواند یک زمزمه عشق

زان زمزمه ام ز پای تا سر همه عشق

حقا که به عهد ها نیایم بیرون

از عهده حق گذاری یک دم عشق

و دران ایام توجه بکابل بهادر ولد سعید بدخشی در ولایت ترهت

خطبه و سکه بنام خود ساخته خطاب بهادر شاهي یافت و میگویند

که این سجع برای مهر خود یافته بود و الله عالم

بهادر الدین سلطان اسفید شه سلطان (؟)

پدر سلطان و خود سلطان زهی سلطان بن سلطان

و عاقبت بدست نوکران اعظم خان بقتل رسید

سفله چو جاه آمد و سیم و زرش * سیلی خواهد به ضرورت سرش

آن نشدیدی که فلاطون چه گفت • مور همان به که نه روید پرش

و چون معصوم خان فرخودی در کوه سواک حیران و سرگردان

می گشت بوسیده اعظم خان گداهان خود را در خواست و فرمان

استمالت بنام او رفت و در فتح پور آمده کورنش کرد و بعد از ایامی

چند نیم شبی از دربار بسنگهاسن سوار مراجعت بمنزل نموده بود

که جمعی مسلح بیرون دروازه شهر برو میزدند و پاره پاره می سازند

و زیابیت نیز بوسیله بیگم پادشاه روزی که معصوم ملازمت کرده بود بخدمت رسید و او را برای خاطر عمش شهاب الدین احمد خان حاکم مالوه چند روزی جان بخشی کرده بقلعه رندهنپور فرستادند و آنجا محبوس بود و کارها کرد که نتوان گفت و به اتفاق محبوسان آنجا داعیه فتنه عظیم داشت تا در سده نهمد و نود و هفت فرمان فرستاده کارش تمام ساختند و درین ایام حاجی بیگم که والده دیگر پادشاهی است و در دهلی مجاورت روضه جنت آشیانی داشت محدثه بصلاح و عفت و همت و خیر و برکت بود بعالم آخرت شتافت و تفرقه عظیم بحال مجاوران روضه و سکنه آن مقام راه یافت و دران ایام شیخ قطب جلیسری را که مجذوبی خرابی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با احبار فرنگیان در بحث انداختند و از باب عقل و اجتهاد زمان را حاضر ساختند شیخ گفت آتشی بلند افروزند تا من معارض خود در آیم و هر که سلامت برآید محق امت همچنان کردند و او دست در کمر فرنگی زده گفت هان بسم الله و هیچ کدام از فرنگیان جرأت نکردند و او را از غیرت همراه فقیری چند دیگر در بکر فرستاده تا همان جا در گذشتند و همچنین خیلی از مشایخ فقرا را بجایها فرستادند و اکثری را بقندهار فرستاده اسپان طلبیدند و درین ایام جماعه را که مرید میگرفتند و الهیان مشهور بودند و تزییقات و حشویات می گفتند گرفته آوردند چون پرسیدند که ازین خرافات توبه کنید می گفتند توبه داده ماست و همچنین شریعت و دین اسلام و روزه را جدا جدا باختراع نام مانده بودند فرمودند تا به بکر و قندهار برده سوداگران کرهای ترکی نزاك عوض آنها

آوردند و نبیره‌های شیخ ادهن را از کبار مشایخ جونپور باهل و عدال
 طالبیده باجمیر فرستاده وظیفه مقرر ساختند و یک دوسه از آنها
 در گذشتند و بعضی تا الحال بعسرت می گذرانند و همچنین شیخ
 حسین نبیره حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره را که
 تسلیم خاطرخواه نمی کرد و بعد از اخراج بمکه معظمه و آمدن او از آنجا
 در فتح پور و بهمان دستور سابق کورنش باستغنا نمودن و ادای بی
 اخلاصی از او فهمیدن در بکر فرستادند تا در سال هزار و دو نظام
 الدین احمد بتقریب طلب التماس قاضی فتح پوری از بکر و شیخ
 کمال بیابانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده ازان روی
 که زمین بوس بجا آوردند حاضر ضمان طلب داشته حکم خلاص
 فرمودند اما کمال بیابانی که قلابهای او را در حبس خانه بکر
 سبت با خانخانان بر آوردند و در رتبه جونپور فرستادند و شیخ حسین را
 از حکم مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانچه
 ازین پیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی *

و در نهم محرم سنه تسعین و تسعمایه (۹۹۰) اعظم خان از بنگاله آمد
 و شبی در اثنای محاوره با او گفتند که ما دلایل قطعی بر حقیقت تداسخ
 یافته ایم شیخ ابوالفضل خاطر نشان شما خواهد کرد او هم قبول نمود
 و چندی از امرای نامدار را که در لشکر کابل نبودند همراه ساخته
 برای دفع معصوم کابلی نامزد گردانیدند *

و پانزدهم شهر صفر این سال تحویل نوروز و شروع در سال
 بیست و هشتم از جلوس روی داد

تلم عامل نپسان چو در آید بعمل * در تحویل صدق کرد ز تاریخ حمل

و آئین بندهی هر دو دیوان خانه خاص و عام بانواع قماشهای لطیف
فرموده آشیای قیمتی گوناگون ترتیب نموده و پردههای فرنگی و
تصویرهای بی نظیر گرفتند و سرا پردههای عالی افراشتند و بازار
اگره و فتح پور را نیز باین دستور آراستند تا هزده روز در مدت جشن
عالی داشتند و اقسام طوایف اهل نغمه و ساز هندی و فارسی و
ارباب طرب از سر و زن هزاران هزار طلبیده هر روز در ایوان یکی از
امرای نامدار آمده و صحبت داشته پیشکس معتبر و اسباب مهمانی
از و میگرفتند و چون در زعم خویش مقرر ساختند که هزار سال از
زمان بعثت پیغمبر علیه السلام که مدت بقای این دین بود تمام
شد و هیچ مانعی برای اظهار دواعی خفیه که در دل داشتند
نماند و بساط از مشایخ و علما که صلابت و مهابت داشتند و ملاحظه
تمام از آنها بایستی نمود خالی ماند بفراغ بال در صد ابطال احکام
و ارکان اعلام و بر بست ضوابط و قواعد نومهمل و مختل و ترویج
بازار افساد اعتقاد در آمده اول حکمی که فرمودند این بود که در
سکه تاریخ الف نویسند و تاریخ الفی از رحلت نویسانند و اختراعات
دیگر عجیب و غریب بجهت مصالح و حکم بیرونی کار آمد و حکمهای
ابداعی کردند که عقل دران حیران بود ازان جمله اینکه سجده به
عبادت زمین بوس برای پادشاهان لازم است دیگر شراب اگر بجهت
رفاهیت بدنی بطریق اهل حکمت بخورند و فتنه و فسادی ازان
نزیاد مباح باشد بخلاف مستی مفرط و اجتماع و غوغا که اگر این
چندین می یافتند سیاست بلدغ میفرمودند و از برای رعایت عدالت
دوکان شراب فروشی بر دربار باهتمام خاتون دربان که در اصل از نسل

خمار اعت بر پا کرده نرخی معین نهادند تا هر کسی که برای علاج بیماری ابتیاع خمر نماید نام خود را از پدر و جد از مشرف بنویسند انگاه ببرد و مردم باین حیلله بلباس اسامی می نویسایندند و می بردند که تحقیق میکرد و دوکافی برای مستان باشد می گفتند که لحم خنزیر نیز از اجزای ترکیب آن خمر بود و الله اعلم و باوجود آن احتیاط فتنها و فسادها سر بر میزد و هر چند جمعی را هر روز عقوبت و ایذای می کردند نتیجه بران مترتب نمی شد و از قبیل کجدار و مرینز بود دیگر فواحش ممالک مخروبه که در پای تخت جمع شده از حد حصر و عدا فزون بودند از شهر بیرون آبادان ساختند و آن را شیطان پوره نامیدند و انجا نیز محافظی و داروغه و مشرفی نصب کردند تا هر که بآن جماعه صحبت دارد یا بخانه به برد اول نام و نسب خود بنویسند انگاه باتفاق تمغایان جماع هرچه خواهد کند و بی این صورت نگذارند که اهل طرب را مردم شب بخانه خود برند تا تصرفی تمام کنند و اگر کسی خواهد که بکارت آنها ببرد اگر خواستگار از مقریان نامی است داروغه بعرض رسانیده رخصت از درگاه بگیرد و الا نه درین صورت هم لوندان کارها بلباس میکردند و از سرمستی و سفاهت خونریزیها می شد و هر چند بقصاص می رسیدند طائفه دیگر بفخر و مباهات مباشر آن امر می گشتند

حسن بی پایان او چندان که عاشق میکشد

زمرغ دیگری به عشق از غیب سر بر میکند

و از فواحش چندی را که مشهور بودند پنهانی طلبیده تحقیق می

نمودند که بکارت آنها را که برده باشد و بعد از نام گرفتن امرای
 نامدار معتبر را تعذیب و تنبیه بلیغ نموده روزگاری دراز محبوس
 میداشتند و ازین جماعه یکی نام راجه پیربرکه خود را مرید باخلاص
 میگرفت و در مراتب چهار گانه پیش پیش رفته با مهمات فضایل
 اربعه متصف ظاهر سی ساخت و از بذات خود هم نمیکندشت بود و
 او آن زمان در پرگنه کوره بجایگیر خود بود چون این خبر پرده
 داری بوی رسیده خواست که جوگی شود فرمان طلب مشتمل
 بر استمالت او رفت بدرگاه آمد دیگر تحریم گوشت گاو و تغلیط
 دران باب و منشای آن این بود که چون از خورد سائی باز
 صحبت با هنود رنود داشته تعظیم گاو که باعث قوام عالم است
 بنرم ایشان در خاطر مرکوز بود و دختران راجهای عظیم هذد که
 خیلی بتصرف در آورده بودند تصرف در مزاج کرده از خوردن
 گوشت گاو و سیر و پیاز و صحبت بارش دار و امثال آن کمال
 احترام داشتند و دارند و رسم و بدعت اهل هند را در مجلس
 بطور خود میکردند و سی کفند بنابر داجوئی و بی روی خاطر ایشان
 و قبایل ایشان از آنچه مکاره طبیعی آنجماعه بود بالکل باز ماندند و
 نهایت صرافقت و موافقت مردم در تراشیدن ریش دانستند و این
 فعل شایع شد و مفاعیل و تفاعیل ریش تراش دلایل گذرانیدند
 که ریش از خصیتین آب میخورد و لهذا هیچ خواجه سرای را چون
 ریش نه بینند در نگاهداشتن آن چه ثواب و چه بخطر باشد و نیز
 پیشیندان مرتاض نگاهداشتن ریش را نوعی از ریاضت دانسته
 ملامتی بودند و حالا ملامت و ریاضت در تراشیدن ریش است

نه در گذاشتن آن چه اکنون ریش تراشی را فقهای نادان عیب می کنند و اگر بنظر اصاف بنگرند این معنی خلاف مدعاست و مفتیان ماچن محتمل نیز روایتی مجهول آوردند که کمایفعله بعض القصات و لفظ عصات را تحریف گفتند که عمل بعضی قاضیان عراق حلق لویه بود روزی حکیم ابوالفتح در ابتدای ملازمت محاسن فقیر را از مقدار معهود اندکی کم دید بحضور میر ابوالغیت بخاری مغفوری مبروزی رحمة الله علیه گفت که از شما قصر خوب نبود گفتم تقصیر از حجام است نه از فقیر گفت بعد ازان همچنین نکنید که بد نما و نازیب است بعد از چند گاهی خود از حیدریان و جواقیان بلکه از هندوان گذرانیده دق لوق زده پاک و صاف شد چنانچه محسود امارد لاح گشته در موی تراشی موی شگافی میکرد

من غیر اخاه بذنب لم یمت حتی ابتلاه الله به

و نواختن ناقوس نصاری و تماشای صورت ثالث ثلاثه و بلبلان که خوش گاه ایشان است و سایر امور لعب و ظیفه شد و * کفر شایع شد * تاریخ یافتند تا کار بعد از ده در آزده سال بجائی رسید که اکثر سخا ذیل چون میرزا جانی حاکم تته و دیگر اهل ارتداد خط خود نوشته دادند باین مضمون * هذه صورته * منکه فلان بن فلان باشم بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی و تقلیدی که از پدران دیده و شنیده بودم ایما و تبرا نمودم و در دین الهی اکبر شاهی در آمدم و مراتب چار گانه اخلاص که ترک مال و جان و ناموس و دین باشد قبول کردم * و این خطوط که لعنت نامه پیش

نبود بمجتهد شرع جدید سپرده باعث اعتماد و تربیت ایشان میشد
یکاد السموات یتفطرن منه و تمشق الارض و یخرا الجبال هذا و
بررغم اسلام خنزیر و کلب از نجس بودن باز مانده درون حرم
وزیر قصر نگاهداشته هر صباح نظر بران عبادت می شمردند و هندوان
که حلولی اند خاطر نشان ساختند که خوک ازان ده مظهر است که
حق سبحانه عز شانه در انجا حلول کرده

تعالی شانه عما یقولون

و آنچه از بعضی عرفا منقول است که در سگ ده صفت حمیده
است که اگر یکی ازان در آدمی باشد ولی میگردد متمسک ساختند
و بعضی مقربان که بخوش طبعی در همه وادی و بملک الشعرائی
ضرب المثل اند چند سگ را در سفره همراه گرفته طعام بآنها میخوروند
و جمعی از مردودان شاعران عراقی و هندی تبعیت نموده ابای
ازان نداشته بفخر و مباهات زبان آنها در دهان میگرفتند

بگوبامیرکندر پوست سگ داری و جیفه هم

سگ از بیرون در گرد تو هم کاسه مگر دانتش

دیگر فرضیت غسل جنابت مطلقا ساقط شد و دلیل می آورند که
خلاصه انسان نطفه منی است که تخم آفرینش نیکان و پاکان است
و این چه معنی دارد که بخروج بول و غایط غسل واجب نشود و
خروج این طور شیئی لطیف مستوجب غسل گردد بلکه مناسب
آنست که اول غسل کنند بعد ازان جماع و همچنین طعام روح میت
که از جهاد است پختن چه یعنی که هیچ حظی ندارد بلکه روزی
که این کهن متولد شده باشد دران روز جشن عالی بسازند و انرا

آتش حیات نامیدند و همچنین می باید که گوشت گراز و شیر
مباح باشد که صفت شجاعت درین کس شرایست کند و همچنین
دختر عم و خال و قرابت قریبه را نکاح نکند که میل کم میشود و
همچنین پسر را پیشتر از شانزده سالگی و دختر را پیش از چهارده
سالگی نکاح روا نباشد که فرزند ضعیف میشود و طلا و ابریشم پوشی
خود عین فریضه گشت روزی مفتی ممالک محروسه را دیدم که
چامه حریر خالص پوشیده بود پرسیدم که مگر روایتی درین باب
بنظر آمده گفت بلی در هر شهری که لباس ابریشمی شایع باشد
پوشیدن حریر نیز مباح است گفتم ظاهرا نظر بآن روایت باشد که مجرد
حکم سلطان کوه است گفت نی غیر این هم والله اعلم نماز و روزه
و حج خود پیش از آن ساقط شده بود و بعضی اولاد الزنا چون پسر
ملا مبارک شاگرد رشید شیخ ابوالفضل رسایل در باب قدح و تمسخر
این عبادات بدلائل نوشته و مقبول افتاده باعث تربیت گشت و
تاریخ هجری عربی را تغیر داده ابتدای آن از سال جلوس
گرفتند که نهصد و شصت و سه بود و ماهها را برسم ملوک عجم که
در کتاب نصاب مذکور است اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیان
زردشتیان در سالی چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و
رونق آن شکست مگر برای خاطر خطبه جمعه که پیران مفلوک
ناشناس میرفته باشند و آن را سال و ماه الهی نامیدند و در تذکرها
و مهرها تاریخ الف نوشتند باین اعتبار که مشعر باشد از انقراض
دین مبین محمدی صلی الله علیه و سلم که بیش از هزار سال
نخواهد بود و عربی خواندن و دانستن آن عیب شد و فقه و تفسیر

و حدیث و خواننده آن مطعون و مردود و نجوم و حکمت و طب
و حساب و شعر و تاریخ و افسانه رایج و مفروض و حروف خاصه
زبان عرب مثل ثا و حا و عین و صا و ضا و ظا از تلفظ برطرف
ساختند و عبد الله را ابد الله و احدی را اهدی و امثال آن اگر می
گفتند خوش میداشتند و آن دو بیت شاهنامه را که فردوسی طوسی
بطریق نقل آورده متمسک می ساختند که

ز شیر شتر خوردن و سوسمار * عرب را بجائی رسیده است کار
که ملک عجم را کند آرزو * تفو باد بر چرخ گردان تفو
و هرجا بیدی شبهه آمیزی که موافق مشرب خویش از اساتذہ می
شنیدند انرا مقوی میدانستند مثل ابیات سجه راک (؟) که در
باب شهید شدن دندان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
واقع شده برین قیاس در هر رکنی از ارکان دین و در هر عقیده از
عقاید اسلامی چه اصول چه فروع مثل نبوت و کلام و رویت و تکلیف
و تکوین و حشر و نشر شبهات گوناگون بنمسخرو استهزا آورده اگر
کسی در معرض جواب میشد جواب همه منع بود و معلوم است که
مستدل با مانع چگونه بعض می تواند آمد خصوصاً وقتی که توجه نافذ
الامر قاهری بجانب مقابل باشد چه در مباحثه مسارات شرط است

آن کس که بقدر آن و خبر زر نرہی

آنست جوابش که جوابش ندهی

و خازمانها بر سر این مباحثه رفت و حاشا که این مباحثه باشد
بلکه مکابره و مشانجه بود و دین فروشان برای خوش آمد شکوک
منروک را از هرجا پیدا کرده بتحفه می آوردند مثل آنکه لطیف

خواجه که از بزرگان و بزرگ زادگان ماورالنهر بود در شمایل ترمذی
 در آن حدیث که کانه جید دمنیه شبهه آورد که گردن پیغمبر علیه
 السلام را بگردن بتی تشبیه دادن چون باشد و همچنین حدیث
 ذاقه قصوی را که در سیر مشهور است و زدن قافله قریش در
 اوایل هجرت و همچنین چهارده زن خواستن و تحریم نسا برای او
 در وقت خوش کردن رسول علیه السلام و امثال آن و تفصیل آن
 را روزگاری دراز می باید

غم زلف و رخت را شرح دادن * شبی باید دراز و ماهتابی
 و شبها در مجالس انس حکم میکردند که از مقربان چهل کس
 بعد از چهل تن بنشینند و هر کس هرچه داند بگوید و هرچه خواهد
 پرسد و اگر کسی از مسئله علمی می پرسید می گفتند که این را
 از ملایان باید پرسید و چیزی که تعلق بعقل و حکمت دارد از ما
 و آنچه در حق صحابه رضی الله عنهم در وقت خواندن کتب سیر
 مذکور می ساختند خصوصا در خلافت خلفای ثلاثه و قضیه فدک
 و جنگ صفین و غیر آن که گوش از استماع آن کربان خود بزبان
 نتوان آورد و شیعیان غالب و سنیان مغلوب و اختیار همه جا
 خایف و اشرار ایمن بودند هر روز حکمی تازه و قدحی جدید و
 شبهه نو بر روی کار می آمد و اثبات خود در نفی دیگران دیدند
 و ازین نکته که هر نافی منافی می باشد ذاهل بنابران مقبولان
 مردود و مردودان مقبول و نزدیکان دور و دوران نزدیک بودند سبحان
 من تصرف فی ملکه کیف یشاء و بر زبان عام کالانعام جزورد الله
 اکبر چیزی دیگر نبود و غوغای عظیم برخاست و ملا شیرینی

دران وقت قطع گفته مشتمل برده بدت و این ازان جمله است

تا بزابد هر زمان کشور بر انداز آفتی
 فتنه در کوی حوادث کد خدا خواهد شدن
 با عقاب قرض خواه تیغ در از باب شرک
 بار سر از ذمه گردن ادا خواهد شدن
 فیلسوف کذب را خواهد گریبان پاره شد
 خرقه پوش زهد را تقوی روا خواهد شدن
 شورش مغز است اگر در خاطر آرد جاهلی
 کز خلایق مهر پیغمبر جدا خواهد شدن
 خنده می آید سر ازین بدت بمس کز طرفگی
 نقل بزم منعم و ورق گدا خواهد شدن
 پادشاه اسماعیل دعوائی نبوت کرده است
 گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

و در مجالس نوروزی اکثری از علما و صلحا بلکه قاضی و مفتی
 را نیز در وادی قدح نوشی آوردند

عشقت خبر ز عالم بیهوشی آورد
 اهل صلاح را بقدح نوشی آورد
 یاد توای نگار چه معجون حکمت است
 کز هرچه خوانده ایم فراموشی آورد

و آخر مجتهدان خصوصا ملک الشعرا می گفتند که این پیاله را
 بکوری فقها می خوریم و نوزدهم درجه حمل را که شرف الشرف و
 روز آخرین جشن نوروز است بدیشترا از ایام دیگر تعظیم داشته امرا

را بزیادتی منصب و جایگیر و اسپ و خلعت فراخور مهمانی و پیشکش ممتاز گردانیدند *

و درین محل شاهمخان جالیر از بنگاله و راجه بهگوانده اس از لاهور آمدند و در مدت غیبت اعظم خان و سایر امرا که از حاجی پور پدای تخت آمده بودند خبیثه بهادر نام نوکری از معصوم خان کابلی با ترخان دیوانه و سرخ بدخشی در بهار خلیل انداخت و محمد صادق خان باتفاق محب علی خان در جنگ برایشان غالب شد و خبیثه بقتل رسید *

و درین سال شاهزاده سلطان سلیم باستقبال گلبدن بیگم و سلیمه سلطان بیگم که از حج مراجعت نموده بودند باجمیر رفت و درین ضمن تظفلا زیارت روضه مطهره نیز واقع شد و نذرها موقوف ماند و در همین ایام محمد صادق خان از بهار آمد و بزودی باتفاق اعظم خان بدفع معصوم کابلی مامور شد و رفتند و شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم چشتی و دیگر امرا که در لشکر کابل فرسته بودند بکوسک صادق خان نامزد گشتند و درین هنگام شاه ابو تراب و اعتماد خان گجراتی که باهم بسفر حجاز رفته بودند رسیدند و سنگی گران وزنی که فیلی قوی هیکلی می بایست تا آن را بردارد و نقش پامی بران ظاهر بود همراه آوردند و شاه ابو تراب میگفت که این نقش قدم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است

بر لوح سرتربت خود نقش تو کندیم

تا روز قیامت سرما و قدم تست

و تا چهار کروه راه باستقبال رفتند و امرا را بذویت فرمودند تا

بر داشته چند قدم راه بپزند و باین دستور بشهر رسانیدند *
 و در نوزدهم ماه شعبان وزن شاهزاده بزرگ شد و درین سال یا در
 سال آینده شیخ عبد الذبی و مخدوم الملک که اخراج مویک یافته بودند
 اخبار میرزا محمد حکیم و باغی گریهای امرا شنیده از مکه به گجرات
 آمدند و طمع در ریاست سابق بسته از سر الزایل لایعود غافل بودند
 دنیا فراخست ای پسر تو گوشه ما گوشه

همچون مایخ از گشت شه تو خوشه ما خوشه

و مخدوم الملک در احمد آباد در گذشت در سنه نهصد و نود
 و قاضی علی از فتحپور بجهت تحقیق اسوال او نامزد شده بلاهور
 آمد و چندان خزاین و دفاین او پدید گشت که قفل آنرا بکلید
 وهم نتوان کشاک از آن جمله چند صندوق خشت طلا از گور خانه
 مخدوم الملک که به بهانه اموات دفن کرده بود ظاهر شد و آنچه
 پیش مردم ماند عدد آن را جز آبریدگار عزشانه دیگر کس نداند
 و آن همه خشتها با کتب وی که نیز حکم خشت داشت داخل
 خزانه عامره گردید و پسران او چندگاه در شکنجه زنجیه بوده بنان گریه
 محتاج شدند و شیخ عبد الذبی در فتحپور رسید و سخنی چند
 درشت گفت و مشتقی مضبوط بنفیس خود بر روی او زدند گفت
 بکاره چرا نمیزنی و برای حساب و کتاب هفتاد هزار روپیه که در
 وقت رخصت مکه معظمه باو داده بودند حواله راجه تودرمل
 نموده و مدتی چون کروریان در کچهری دفترخانه محبوس
 ساختند و شبی جماعه او را خفه کردند و بحق واصل شد و روز
 دیگر در میدان مزارها تا نماز دیگر افتاده بود آن فی ذالک عبرة

لاوی الالبصار و این قضیه در سال نهصد و نود و دوازدهم * شیخ
 کذبی * تاریخ یافتند و بموجب آنکه
 گرچه شیخ کذبی گفتند * کذب نیست شیخ ما کذبی است
 نلک را سرانداختن شد سرشت * نشاید کشیدن * سر از سر نوشت
 نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در مهر نبرم است و در کین درشت
 و درین سال بوته ریاضت و عبادت و صورت طاعت و سجدهات
 و پیکر روحانی و مظهر لطف ربانی قنوه اهل کشف و حال شیخ
 جلال نهانگیری روح الله روحه مقیم روضه رضوان گشت و * شیخ الاویا *
 تاریخ وی یافتند و همدرین سال آصف خان میر بخش ثانی که
 میرزا غیاث الدین علی نام داشت جای خود را بمیرزا جعفر برادر
 زده خویش که بعد از آن آصف خان خطاب یافته گذاشته سفر آخرین
 گزید و * خدا یورش باد * تاریخ یافتند همدرین ایام حاجی ابراهیم
 سرهندی را چنانچه گذشت از صدارت گجرات معزول ساخته چون
 شنیدند که او رشوت بسیار گرفته و زنان بسیار نگاه داشته و میخواست
 که بدکهن رو گرفته آوردند و چندگاهی بحکیم عین الملک سپردند
 و بعد از مدتی بقلمه رننهیمور فرستادند تا از اوچ رفعت بحضیض
 مذلت انداخته کام خویش از وهم حاصل کردند و درین سال شیخ
 مبارک در خلوت بحضور پادشاه با بیدر برگشت و قرار داد که چنانچه
 در کتب شما تحریفات است درین ما نیز تحریفات بسیار رفته
 و اعتمادی نماند درین سال مخذولان بی عفت و بی عافیت
 گفتند که مدت هزار سال از هجرت تمام شد چرا چون شاه اسمعیل
 اول برهان قاطع در میان نوی آرید آخر قرار بران یافت که *

باید که اراده خاطر بمرور زمان و تدبیر بی شمشیر بظهور آید فی الواقع باین دعاوی و دواعی اگر اندک بذلی می بود اکثری از خواص را تا بعوام چه رسد بدام شیطان می گرفتند و از حکیم ناصر خسرو این رباعی میخواندند

در نهصد و تسعین دو قران می بینم
 و زمهدی و دجال نشان می بینم
 یا ملک بدل گردد یا گردد دین
 سری که نهان است عیان می بینم

و چون کنکاش احداث دین کرده اند راجه بهگونه داس گفته که خوش قبول کردیم که هم هندوان بدند و هم مسلمانان اما طایفه دیگر و رای ایشان کدست بفرمائید تا آن را قبول نمائیم اندکی معقول شده از شدت گذشتند اما تغیر احکام ملت زهرا وقوع و شیوع یافت و * احداث بدعت * تاریخ یافتند و درین ایام قاضی جلال ملتانی را بتقریب لباس در فرمان پنج لک تنگه برات که برای خود از خزانه گرفته بود همراه خواجگی فتح الله بخشی که شیعی بد مذہب متعصب است بدکهن فرستادند باین گمان که چون حکام انجا غایت تعصب در رفض دارند قاضی را بانواع عقوبت و رسوائی هلاک خواهند ساخت ایشان خود اخبار رسوخ قدم او را در دین اسلام و اظهار کلمة الحق با کذابان شنیده غایبانه معتقد شده و مقدم او را غنیمت دانسته سوای مواضع مدد معاش خدمات دیگر نموده خاکپای او را بجای توتیا می شمرند و از سعادت فطری آخر عمر باعزاز و احترام بوده هر چند رخصت حج می طلبید دل ازو نمی

توانستند کدک تا آخر پان سعادت فایز شد و در بطحا و بذب زادگاه
 الله شرفا و تعظیما رفته و عز قبول ابدی یافته ازین خاکدان کهنه
 همانجا در گذشت

عیشی که ز پیش گشتی آگاه * زو خرمی که پایدار است سخواه
 عمری که در مرگ همی یابد راه * گوخواه در از پیش خواهی کوداه
 و بجای او قاضی عبد السمیع مازراء النهری میان کالی را که قاسم خان
 موجی شاعر این بیت که

پدری ز قبیلۀ معزز * ریشی چو گل سفید یک گز

مگر در حق وی گفته باشد و شطرنج بگرو می باز و اکثری میدهد
 و پدیده کشی خود علانیه آفریده است و رشوت نظر به ذهاب او
 فرض وقت است و سود را در قبالات قرص و سجالات بموجب حکم
 وضع نموده می نویسد قاضی القضاة ساختند و الحق چون رجوع
 بشرع و دین نمانده از برای رفع بدنامی این قدر هم بس بود و
 درین ایام نماز بجماعت و آذان که هر پنج وقت برای خاطر جماعت
 در دربار می گفتند بر طرف شد و نام احمد و محمد و مصطفی و
 امثال آن بجهت رعایت خاطر کافران بیرونی و دختران اهل حرم
 اندرونی گران می آمد تا بمرور ایام اسامی چندی را از مقربان
 که باین نام مسمی بودند تغییر داده مثلا یار محمد را و محمد خان
 را رحمت میخوانند و می نوشتند برین قیاس اگر چه ببرا کثری
 ازین مخادیل اشقیاء اطلاق این نام شریف حیف هم بود و تغیر
 گنجایش داشت بلکه واجب بود از آنکه بستن جوهر نفیس بر
 گردن خوک خسیس ستم است و این همه آتش از آگوه برخامته

که خان و سان اکبر و اصغر ازان سوخت و اخر کار آتش درگور
آتش زنان نیز افتاد خداهم الله

تو ای مرد سخن پیشه که بهر چند مشتی دون
زدین حق بماندستی به نیروی سخن دانی
چه هستی دیدی از سذت که رفتی سوی بی دینان
چه تفصیر آمد از قرآن که گردی گرد آلانی

در ربیع الثانی سال نهم و نود هیات پناه میر فتح الله
شیرازی که در وادی الهیات و ریاضیات و طبعیات و سایر اقسام
علوم عقلی و نقلی و طلسمات و فیرنجات و جراثقال نظیر خود
در عصر نداشت بر حسب فرمان طلب از پیش عادل خان دکنی
بفتح پور رسید و حسب احکم خان خانان و حکیم ابوالفتح
باستقبال رفته بملازمت آوردند و به منصب مدارت که سیاه نویسی
بیش نبود امتیاز یافت تا زمین فقرا ببرد نه از که بدهد و برگذنه
بسا در بیداغ و محالی بجایگیر او مقرر شد و چون شنیده بودند که
او شاگرد پیواسطه میر غیاث الدین منصور شیرازی است که بنماز
و عبادات دیگر چندانی مقید نبود گمان داشتند که مگر در سخنان
مذهب و دین با ایشان مماشاة خواهد کرد او در وادی مذهب
خود استقامت تمام ورزیده با کمال حب جاه و دنیا داری و امر پرستی
دقیقه از دقایق تعصب در دین فرو نگذاشت و در عین دیوان خانه
خاص که هیچکس یاری آن نداشت که علایه ادای صلوة کند
نماز بفراغ بان و جمعیت خاطر بمذهب امامیه میگذازد و برین
معنی مطلع شده او را از زمره ارباب تقلید شمرده ازان وادی انماض

فرموده بجهت رعایت علم و حکمت و تدبیر و مصلحت در تربیت او دقیقه فرود گذاشت نرفت و دختر خورد مظنر خان را در حباله او در آورده و باجه خود گردانیده در منصب وزارت باراجه تودرمل شریک ساختند اما او دلیرانه در کار و بار با راجه در آمده دار و مدار می نمود و به تعلیم اطفال امرا مقید بوده و هر روز به نازل مقربان رفته نخست از همه غلام حکیم ابوالفتح را و وقتی پسر شیخ ابوالفضل و امرا زاده های دیگر هفت هشت ساله بلکه خورد قرآن را معلم صبیانی میکرد و تعلیم نقط و خط و دایره بلکه ابجد هم میداد

هشت اطفال نو تعلم را * لوح ادبار در بغل منهد

سرکبی را که زاده عربست * داغ یونانش بر کفل منهد

و تغذگ بر دوش و کیسه دارو بر میان بسته چون قاصدان بصحرا در رکب می درید و شان علمی که نمانده بود او بالکل بر خاک زد و با وجود این همه بی شانی و زانی و خسیسی در رسوخ اعتقاد پهلوانی کرد که هیچ رستم نکند و تاریخ قدوم او این مصرع یافته شد که

شاه فتح الله امام اولیا

شبی بحضور وی با بیرون خطاب کرده می گفتند که این معنی را عقل چگونه قبول کند که شخصی در یک لحظه بان گرانی جسم از خواب گاه با آسمان رود و نود هزار سخن گوی و مگویی با خدای تعالی بکند و بسترش هنوز گرم باشد تا باز بیدار و مردم بان دعوی بگردند همچنین شق قمر و امثال آن و یک پای را برداشته به

همه می نمودند و می گفتند که ممکن نیست که تا پای دیگر
 بر جا نماند استاده توانیم بود اینها چه حکایت است و آن بدبخت
 و بد بختان دیگر گم نام امنا و صدقا میزنند و مقوی می چاویدند
 اما شاه فتح الله بانکه لحظه لحظه بجانب او می نگریستند و مقصود
 از خطاب او را داشتند که نو آمده بود و جذب او بجانب خود می
 خواستند سر پائین انداخته حرفی نمی زد و سراسر گوش بود و در
 همین ایام ملا احمد تهته رافضی متعصب که خود را بزور بی
 حیاتی حکیم هم گرفته بود از دکن آمده بملازمت پیوست و پدران
 او در سند فاروقی حذیفی المذهب بودند آن ناپاک بران نا
 مرادان لعنت می فرستاد بموجب قول نبی علیه السلام که لعن
 الله من لعن والده لعن او جز بر و عاید نمی شد و چون در عهد شاه
 طهماسب بولایت عراق در صحبت تبرائیان کهنه مومن افتاده بود
 از ایشان هم گذرانید و چون شاه اسماعیل ثانی در وادی تسنن بر
 عکس پدر غلو نموده در مقام قتل و ایدای رافضیان شد او به
 صحبت میرزا مخدوم که شریفی سنی متعصب بود و کتاب الذواقض
 فی ذم الروافض که مشتمل بر تاریخ تصنیف است بمکه رفت و
 از آنجا بدکن و از آنجا به هندوستان رسیده و میدان خالی یافته
 شروع در مهمل گفتن و مردم را بجانب آن مذهب کشیدن نمود
 و در اندک فرصت بجزای اعمال شنیعه خود رسید و هنوز که در
 صحبت شیخ فیضی نه پیوسته و دلیر نشده بود روزی در بازار او
 را دیدم و بعضی عراقیان نام فقیر را گرفته تعریفی کردند در اول
 ملاقات میگوید که نور ترفض در جبین ایشان عیان می نماید